

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

علی ای حال من به ذهنم می آید از آن عبارتی که فرمودید ایشان در اصل کتاب و صحتش بحث ندارد. بحث سر این نسخه ای که الان موجود است، این نسخه را ایشان اشکال می کنند که با نسخه ای که نجاشی گفته تطبیق ندارد.

و این روایت الان از این نسخه است. از این نسخه، ظاهرش این طور است. حالا مگر اینکه نظر نهایی ایشان این باشد که اصلا این نسخه قابل اعتماد نیست.

بحثی که دیروز مطرح شد راجع به روایت جعفریات که عرض کردیم این روایت در کتاب دعائم الاسلام هم ذکر شده است. این روایت را در کتاب جعفریات این طور بوده؛ قال الطیر اذا ملک، بنا بر اینکه این عبارت را ملک بخوانیم. و ثم طار، فاخذه، اینجا اخذه چاپ شده اما ظاهرا أخذ باید باشد. فهو حلال لمن اخذه؛ عرض کردم اینجا حکمی را که آورده، حکم این که حلال است کسی که می خواهد بگیرد، برایش حلال است و مراد از حلّیت در اینجا مراد ملکش است، ملکش است.

بعید هم نیست که یک حکم دیگری هم در اینجا در ذیل روایت در خود روایت این هم در حقیقت بوده، به قول آقایان مطوی باشد. و اینکه فهو صید اصلا این هم صید حساب می شود. یعنی آیا این را باید ذبح کرد یا نه با تیر هم بزنند این حیوان حلال می شود.

و باز دارد و باسناده ان موسی علیه السلام قال انا دیروز هم بعد از بحث عرض کردم؛ چون دیگر نرسید بحث چیزی که در کتاب این نسخه ای که الان از جعفریات من دارم، همین که چاپ سنگی است، بین انا و الطیور، یک فاصله تقریبا دو کلمه سفید است. نمی دانم حالا این سعی کرده عین نسخه بنویسد! یک دو کلمه اینجا مثل افتادگی دارد. اینجا هم حاشیه اشاره کرده، بله ایشان اشاره کرده، فی الجعفریات هنا سقط. سقطی ننوشته سقط، ننوشته، سفید،

س: بین طیور و بریه سقط است

ج: بین طیور و بریه؟

س: بله

ج: به نظرم بین انا و طیور حالا به هر حال یک سقطی هست، سقط یعنی سفید است.

س: ان دارد، انا ندارد.

ج: انا

س: به جای انا، ان دارد.

ج: در کتاب چیز، آهان ان نسخه بدل نوشته ان.

الطیور البریه و نحوها؛ و دیروز من توضیح مسئله را عرض کردم. لان اصلها مباح. اگر این روایت قابل اعتماد باشد که معلوم می‌شود که در مثلاً فقه اسماعیلی‌ها در مصر در آن دولتشان جا افتاده بود و فتوا به آن می‌دهند، این است که اگر حیواناتی که به اصطلاح طبیعتاً صید هستند و اصولاً مثلاً طبیعتاً ملک نمی‌شوند، اهلی نمی‌شوند، مثل فرض کنید انواع لک لک‌ها و این مرغهای ماهی خوار و این پرندگان که این جور هستند، این جور حیوانات چون اصلشان مباح است، اگر کسی آنها را گرفت، دستش گرفت یک روز دو روز، پنج روز هم مالکش بود، بعد در رفت از دستش مثلاً، حالا در افاق رفت در رفت یا خودش پرواز کرد، اینها هم دیگر ملکشان از بین می‌رود. با همین پرواز او ملکشان از بین می‌رود. یعنی به عبارت دیگر خود این مالک دیگر بر او سیطره ندارد. اگر می‌خواهد ملکش بشود دو مرتبه باید حیازت بکند.

س: این مُلک نیست، مُلک است؛ چون شاهد بر مُلک بودنش ندارد، اما اگر مُلک بخوانیم مفهومش معروف است مثل آن روایت دیگری که مُلک ...

ج: خب دیگر، احتمال است دیگر

س: اگر این طیر در شبکه و در تور واقع بشود، هنوز دست رویش نگذاشته باشد، این اگر پرواز بکند خب بله، این اصلش مباح است، هر کس بگیرد مال اوست، اگر مالک شد، دیگر نمی‌تواند طرف هم بگیرد باید برگرداند.

ج: خیلی خب. حالا اجازه بفرمایید ما یک توضیحی بدهیم انشاء الله جواب حضرتعالی هم واضح بشود.

یعنی اجمالاً مطلبی که می‌فرمایید درست است، فقط تور و شبکه باید یک توضیحی داده بشود.

قال انا الطيور البریه و نحوها لان اصلها مباح؛ اگر این باشد، اگر متن این باشد، و ظاهر عبارت این باشد؛ چون ما اصولا در این مسئله خواندیم سابقا با اینکه بنا نبود در این مسئله وارد بشویم، در روایات طیر تعلیل ندارد. این یکی تعلیل دارد. و این تعلیل هم به سنت رسول الله (ص) نیست. نگفته لان رسول الله (ص) حکم بذلک؛ لقول النبی (ص) مثلاً، ظاهرش تعلیل به یک نکته عقلی یا عقلایی کردند.

و اما اینکه تعلیل به یک امر تبعیدی باشد، که مثلاً پیغمبر (ص) فرمودند خیلی بعید است. لان اصلها مباح؛ اگر این مقدمات درست باشد، آن وقت از این حتی می شود یک قاعده کلی درآورد. آن مشکل کار این است. و آن قاعده کلی این است که هر چه جزو مباحات باشد، تملکش به حیازت است. اگر حیازت از بین رفت، آن تملک هم از بین می رود. البته التزام عملی فقهای ما به این ندادند. خب قاعده مهمی هم هست.

مثلاً آهو را همین مثال شبکه ای که ایشان فرمودند، تصریح کردند که اگر آهو را یک شبکه، شبکه دو جور است؛ یک دفعه اصلاً شبکه را گذاشته برای صید؛ یک دفعه نه، شبکه ای برای صید نگذاشته، فرض کنید درخت. یک آهو آمده این درخت هم مال آفاست در این صحرا و بیابان، آهو آمده لای شاخه های درخت گیر کرده است. این گیر کردن لای شاخه های درخت مملک نیست. بنایشان این نیست که این مملک باشد. یا مثلاً همین ایام که هوا زمستان است، باران باریده که انشاء الله بیارد، زمین گل شده، آهوئی آمده رد بشود در زمین این گل بوده، پایش در گل رفته گیر کرده، بنایشان این است که این مملک نیست. یعنی مجرد اینکه گیر بکند، این تملک ایجاد نمی کند. باید شبکه ای یا دامی را به عنوان صید نصب بکند، اگر حیوان در آن افتاد و ماند، این هم به این معنا، و الا اگر در آن افتاد و پرواز کرد، حتی دارد که اگر آن شبکه و دام را با خودش کند از زمین و برد. اما اگر در آن ماند افتاد و گیر کرد، و صدق عرفی کرد که با وسیله این صید شده، دقت کردید؟ و الا اگر در گل همین مثال گل که خدمتان که زدم، مثال درخت که خدمتان زدم، آهو آمد لابلائی درختها گیر کرد، تا این رفت بگیرد، شاخش را درآورد فرار کرد رفت. آیا این ملکش می شود؟ بنایشان این است که ملک نمی شود.

س: حیازت را امر قصدی نمی دانید شما؟

ج: چرا، اینها قصدی می دانند خب. این قصدی نیست.

س: صرف اینکه شبکه گذاشته قصدی نیست که.

ج: چرا دیگر می خواهد صید بکند.

س: نه علاوه بر اینکه حیازت بکند، قصد تملک هم داشته باشد.

ج: همین دیگر به این عنوان که بگیرد دیگر. می‌خواسته صید بکند. اما درخت خودش بوده، آهو آمد لابلای درخت گیر کرد. دقت

می‌کنید؟

اگر آهو آمد لابلای درخت گیر کرد، آن وقت این آهو رفت، اینجا بنایشان به این است که ملک نیست، هر کسی این آهو را بگیرد مالک

می‌شود.

اما اگر شبکه گذاشت و آهو را گرفت و آورد در خانه فرض کنید، یا در راه که داشته می‌آورد در خانه، آهو فرار کرد. اینجا الان فتوایشان

به این است، الان فتوای علمای ما در کتاب صید الظواهر به این است که اگر این شد این ملکش است، و اگر کسی هم گرفت آن را لقطه

حساب می‌شود.

البته عرض کردیم لقطه با مجهول المالك آثارشان فرق می‌کند. آن وقت تفصیل هم قائلند. اگر گرفت لقطه می‌شود، اگر خود این آهو

بعدها رفت در خانه یک کس دیگری گیر کرد آنجا، این مجهول المالك حساب می‌شود، اگر مالک اول گرفته باشد.

پس بنابراین بنایشان بر این است. البته این مسئله آمده در مثل جواهر هم آورده، دلیلی هم ذکر نکرده جزو همان قانون حیازت که منشأ

ملک است و بعد هم اصل دارد. اصل بقاء ملک است. ظاهراً استصحاب مرادش باشد. حالا مگر مرادش چیز دیگری باشد.

به هر حال این مسئله را هم اهل سنت هم دارند. این در این کتاب مجموع به اصطلاح مال نبوی، جلد هشتش دارد، صید الظواهر را

آنجا دارد. ۲۲ جلدی آن چاپ ۲۲ جلدی در جلد هشت دارد این مسئله را دارد. اما دلیل خاصی نیاورده، همین نکته را ذکر کرده که مالک

می‌شود. و اگر رفت یعنی اگر از آن هم بیرون آمد خودش فرار کرد، یا مثلاً بچه در را باز کرد فرار کرد، آن باید به مالکش برگرداند. لقطه

حساب می‌شود، شخص باید...

آن وقت اگر این طور شد، این با این روایتی که الان در طیر داریم، نمی‌سازد. البته عرض کردم اصحاب ما چون این کتاب در اختیارشان

نبوده، دیروز بحثهای جواهر را خواندیم، امروز هم خب ایشان مطلب آقای خوبی را نقل کردند. اصحاب ما اصلاً این کتاب در اختیارشان

نبوده است. من تاریخ کتاب را عرض کردم. بله عده‌ای از اصحاب ما من جمله همین کسی که مقدمه‌ای بر این نسخه‌ای که از هند آمده

نوشته و مرحوم حاجی نوری، اصرار دارند که این کتاب مشهور بوده، جزو اصول مشهوره بوده، سنی‌ها نقل کردند، شیعه‌ها نقل کردند. مثلاً

فرض کنید شهید در یک جا یا در دو جا در ذکری از این نقل کرده است. یا مثلاً در یک روایتی علی تقدیر الصحه مرحوم شیخ صدوق از

این نقل کرده است. علی تقدیر صحت اینها.

خب می دانید که با دو تا نقل، یک نقل شهید و دو تا نقل صدوق و یک نقل نمی دانم سید فضل الله راوندی از طرقی که واضح است نقل کردند، اینها شهرت کتاب اثبات نمی کند. حالا سید فضل الله راوندی اواخر قرن ششم است، اوایل قرن هفتم. خب ایشان قاعدتا باید مثلا مرحوم سید علی ما بیالی اشتباه نکنم تاریخش را، مرحوم سید فضل الله وقتی آورد، خب باید در کتب اصحاب بیاید، مثل همین روایت که الان اثر دارد در فقه. همین روایت اثر دارد در فقه. اما می بینیم نیامده است. و روایت دیگر همان این که مثلا الحکم و الحدود و الکذا الی الامام، که به همین مناسبت هم آقای خویی در اینجا وارد حال این کتاب شدند مرحوم صاحب جواهر. این هم نیامده است.

اینها نشان می دهد که کتاب، مشهور نبوده است. این اصراری من تعجب می کنم این که یک نفر مثلا از مثل شهید ثانی یک بار از یک کتابی که هزار تا تقریبا حدیث دارد نقل بکند این شهرت کتاب را درست بکند، خیلی تعجب آور است. بله، اهل سنت آن هم چون یک قاعده ای داشتند. اولاً آنهايي که از اهل سنت نقل کردند، بعضی رفتند پیش ایشان گفتند این ضعیف است. اصلاً از آن نقل هم کردند به خاطر علامت ضعیف. یک عده دیگر هم از اهل سنت هستند حتی از این ضعیف تر هم نقل می کنند.

آن وقت رسم بوده، اولاً یک عده می رفتند برای تحمل حدیث، هر شارد و واردی را نقل می کردند. و ثانياً چون اسم اهل بیت (ع) بود، به احترام اهل بیت (ع) آن را نقل می کردند. این یک عنایتی، یعنی نکته خاصی باز وجود اهل بیت (ع) در سند یک روایت بود. ولو بعد می گفتند قبول نداریم. الان خاندیم برای شما یعنی این نحوه کار چون الان متعارف نیست، اینها را باید مثل تاریخ برایتان شرح بدهیم.

مرحوم شیخ طوسی از تلعبیری نقل کرد، و ذکر به عنوان ذکر شیخ خود تلعبیری گفت من این کتاب را از این محمد بن داود بن سلیمان که احتمالاً سنی باشد، سماع کردم، اما خودش به من اجازه نداد. با اینکه خودش هم از مولف سماع کرده در مصر، خیلی عجیب است. اجازه خود مولف را برای من آورده بود. دقت می کنید؟ اجازه ابن الاشعث را برای تلعبیری آورده بود. خود تلعبیری هم برای ایشان سماع کرده، دقت می کنید؟ کتاب را از اول تا آخر برای ایشان خوانده است. آن وقت در این کتاب فرض کنید مثلاً اگر هزار تا حدیث است، مثلاً ۹۶۰ تایش به همین سند واحد از اهل بیت (ع) است. چهل پنجاه تایش، سی چهل تایش از روایات عامه است. گفت آن روایات عامه را اجازه داد، خود کتاب را اجازه نداد. سماع کردم اما اجازه نداد. اجازه من از مولف کتاب است نه از این شخص.

دقت می کنید چقدر امر واضح است. این با اینکه این عبارت را خود مرحوم نوری آوردند، حاجی نوری هم این عبارت را آوردند. خب ایشان باید تأمل می فرمودند که این اگر یک نفر از اهل عامه روایت کرد، معنایش این نیست که این کتاب مشهور بین اینها، عامه و خاصه این را نقل کردند. این هیچ شهرتی ندارد، شهرت درست نمی کند، نقل ها محدود است. بلکه به عکس با اینکه کتاب قطعاً از زمان مرحوم

سید فضل الله راوندی دیگر در حوزه‌های ما آمد به اسم نوادر البته. بعدها هم باز می‌بینیم از همین با این مقام علمی، این سید راوندی خیلی، غیر از قطب راوندی، خیلی مقام علمی بالایی دارد واقعا خیلی جلیل القدر و عظیم الشان است ایشان.

باز این کتاب جا نمی‌افتد و حتی مرحوم صاحب بحار هم به عنوان نوادر نقل می‌کند.

س: اجازه که می‌دهند بیش از تصدیق این است که این کتاب مال مولف خاص است؟

ج: نه اجازه می‌دهند که شما از ایشان نقل بکنید، یعنی ایشان قبول کرده.

س: یعنی کسی که اجازه می‌دهد یک چیزهایی را اضافه می‌کند به مسئله؟

ج: طبعا یعنی قبول دارم

س: ۱۲:۱۴

ج: بله، یعنی مثل همین کتابهای فقهی است. مثل فتواست دیگر شبیه فتواست. خیلی در سابق روی اینها کار می‌کردند. اصلا وقتی یک

کتاب را نقل می‌کردند اگر ضعیف بود، می‌گفت این احادیث ضعیفش را اجازه نمی‌دهم. حالا نقل می‌کرد اما اجازه نمی‌دادند.

و این بود خیلی دقت‌ها و ظرافت‌ها بود. البته خود اهل سنت هم زیاد دارند و آنها بیشتر هم دارند. لکن مع ذلک خب اهل سنت

مشکلشان این است که طبقات، سه چهار طبقه اول حدیث پیش آنها مشکل دارد، بعدی‌هایش خیلی دقت کردند، اما اوایلش خیلی ضعیف است.

علی ای حال این راجع به این کتاب.

پس این که اصرار بکنیم این کتاب مشهور بوده، معروف بوده یا مثلا از آن طرفش، ظاهرا نسخش موجود نبوده، همان نوادر راوندی بوده،

مرحوم صاحب وسائل هم یا نداشته یا اعتماد نکرده است. صاحب وسائل توی فایده رابعه است از کتاب وسائل آخر وسائل، دوازده تا

فایده دارد. در آنجا تصریح می‌کند که عده‌ای از کتب یا ثابت نبود، یا ضعیف بود یا من نداشتیم یا نسخه صحیح پیش من نبود، لذا از آنها

نقل نمی‌کنم.

یک حاشیه ای دارد که در این چاپ آل البیت دارد، در چاپ مرحوم آقای ربانی نیامده است. آنجا حدود ده دوازده تا کتاب را نام می برد. کتب ضعیفه ای که ایشان از آن نقل نمی کند. مثل همین فقه الرضا و اینها، که از این کتب نقل نمی کند. اسم این کتاب چیز آنجا نیست، جعفریات آنجا نیست. اسم جعفریات به عنوان اینکه من متعمدا ازش نقل نکردم در آنجا نیامده است.

س: پس ظاهرا فقط روایت عامه نیست دیگر روایت که با یک طریق از رسول الله (ص) هم هست سماع کرده

ج: اجازه هم داده

س: یعنی فقط روایات عامه نیست دیگر؟

ج: همان دیگر روایتی که به رسول الله (ص) منتهی... یعنی ایشان آمده آن که به اهل بیت (ع) منتهی می شود گیر داشته، سماع کرده دیگر فکر می کنم خیلی دقت کار است، اما اجازه به تلعبیری نداده است. اما گفته بیا از من سماع کن من از مولف سماع کردم. مولف این جور گفته من هم دارم سماع او را به تو می گویم. اما در عین حال چون اعتقاد نداشته اجازه نداده. دقت می فرمایید؟

س: برعکس اجازه داده سماع

ج: اما اجازه داده به کدام یکی؟ به خصوص روایاتی که از عامه و سند سنی به رسول الله (ص) منتهی می شود در این کتاب هست.

س: سند سنی نه، اصلا متصلا به نبی دیگر

ج: همان دیگر، اسناد، متصل همان سند

س: سند جعفر بن محمد...

ج: نه نه بقیه اش هم جعفر بن محمد است.

س: درست است، ولی بعضی هایش به رسول الله (ص) می رسد بعضی به امیر المومنین (ع) می رسد.

ج: ظاهرش این است که ایشان آنهایی که از طرق اهل سنت است به اتصال متصلا با سند عن علی (ع) عن رسول الله (ص).

این راجع به این کتاب و راجع به این متن و آن وقت اگر این باشد لان اصلها مباح؛ این قابل تمسک هست به غیر الطیر ایضا. یعنی در

حیوانات هم می آید.

عرض کردم هیچ یک از اصحاب ما این روایت را ذکر نکردند در این کتبی که تا حالا داریم. طبعاً بعد از این خواهی نخواهی بحث می‌شود دیگر. توی صید الان دیگر باز دو مرتبه می‌آید. چون این کتاب نقل شد، این بحث می‌آید.

عرض شد تا اینجا بحث چون یکی دو روز فاصله شد، یک مجموعه‌ای است که عن الامام الصادق (ع) عن ابیه عن آبائه عن علی (ع)، این مجموعه الان که ما در اختیار داریم چند تا سند دارد. یکی همین روایت به اصطلاح غیاث بن کلوب بود. آنجا هم دارد اذا ملک جناحیه. یکی روایت سکونی بود که این روایت سکونی در کتاب کافی هم بود. آنجا دارد قال امیر المومنین ان الطیر اذا ملک جناحیه؛ این دو تا متن. یک متن سوم این است که در کتاب جعفریات، اذا ملک دیگر جناحیه ندارد. یک متن هم، آن هم عن امیر المومنین (ع) است. یک متن دیگر هم عن علی (ع) در کتاب دعائم الاسلام هست، آنجا هم اذا ملک است. پس در حقیقت این متن دومی که به نظرم با آن سومی یا چهارمی یکی هستند. در حقیقت مصدر طولی هستند به اصطلاح ما. ما الان سه تا متن داریم، اینها انصافاً سه تا مورد مختلف هستند. دو تایش جناحیه دارد، یکی ندارد. و این همان نسخه‌ای بوده که مصر رفته است.

در کتاب دعائم الاسلام دارد عن علی (ع) قال الطیر اذا ملک؛ عرض کردیم آنچه که در دعائم هست، امکان دارد مستقیم ایشان از همان کتابی است که منسوب به امیر المومنین (ع) نقل کرده، کتاب القضا یا و السنن الاحکام، احتمال دارد، احتمالش هست. اما اینجا این احتمال نمی‌آید چون عین روایت در جعفریات هست. بعید است این از آن کتاب گرفته شده باشد.

ثم طار ثم اخذ فهو حلال لمن اخذه؛ تماماً مثل همان متن است. و با متن نوفلی هم سکونی فرق دارد. در متن سکونی هست ان الطیر اذا ملک جناحیه فهو صید؛ این فهو صید را من در بالا اضافه کردم، در این متن سکونی هم هست. و هو حلال لمن اخذه؛ یعنی اگر کبوتری آمد ولو ملک باشد، و لذا صید بودندش صید است، ولو بعد مالکش هم پیدا بشود. یعنی حلیتش به تیر به آن بزند حلال است، لازم نیست بگیرد سر ببرد، مگر اینکه در خانه‌اش باشد.

قال جعفر بن محمد سلام الله علیهما یعنی البزاة و نحوها؛ در اینجا به جای بریه، بزاة دارد. نحوهایش هم که درست است.

عنی الطیور البریه؛ حالا مراد بزاة یعنی جمع بازی، همین مثل شاهین و به اصطلاح عقاب و اینها، مراد این است که کسی که از این حیوانات را صید بکند، مراد این است! ظاهرش شاید این باشد. مثلاً یک کسی رفته صحرا یک عقابی دیده، شاهینی دیده، بازی دیده، باز شکاری دیده، این را صید کرده، آورده در خانه، بعد از دستش در رفت، یک کس دیگری آن را گرفت، او مالکش می‌شود. مراد این است؟

اما دارد لان اكلها مباح، این دیگر باز جور در نمی‌آید. لان اكلها مباح متأسفانه جور در نمی‌آید. در نسخه موجود هم همین است اكلها مباح.

لذا الان نمی‌توانیم چیزی راجع به این بگوییم. می‌ماند بیان احتمالات، احتمال می‌دهیم دیگر آن فایده ندارد شما را خسته می‌کنیم خودمان هم خسته می‌شویم. احتمالات می‌نشینیم در خانه فکر می‌کنیم پنج تا شش تا احتمال، بعضی هم هستند تمامی این احتمالات را می‌نویسند و چاپ می‌کنند. اینها خبر غیر از باطل کردن ورق فایده‌ای ندارد.

بعد دارد ثم قال این در دعائم دارد. در دعائم بعد از این قال علی (ع) این هم دارد. ثم قال در کتاب دعائم و نهی عن صید الحمام، این هم الان نمی‌دانیم نهی یعنی نهی امیر المومنین، عن الصید الحمام، آیا این در ذیل روایت جعفریات بوده؟ در جعفریات ما الان نیست این ذیل. و احتمال هم دارد که از همان کتاب قضایا و سنن مستقیم گرفته است. این احتمالش هست، احتمال وارد است. البته الان به ذهن ما این است که این جزوی از کتاب سکونی است. آیا در کتاب سکونی هم بوده، نمی‌دانیم، حالا احتمالش. الان فعلا و نهی عن صید الحمام را در این مصادر موجود ما با این متن فقط در دعائم آمده است. و نهی عن صید الحمام بالامصار و رخص فی صیدها فی القرى؛ در بیابان و روستاها اجازه دادند اما در امصار نه. و مراد از حمام کبوتر است.

پس بنابراین در این روایت مبارکه از اقسام پرند دو جور حکمش بیان شده است؛ طبق این نصی که در کتاب به اصطلاح دعائم بوده است. یکی حیوانات پرند و وحشی صحرایی مثل مرغ ماهی خوار و اینها، اینها را اگر گرفت و حیات ادامه پیدا کرد، مالک است. اگر حیات از بین رفت فرار کرد، دیگر ملکش هم از بین می‌رود. باید دو مرتبه برود بگیرد. این راجع به یک قسم.

و این هم فرقی هم نمی‌کند، می‌خواهد در بیابان باشد، شهر باشد، هر کجا باشد، کره ماه هم باشد حکمش یکی است فرق نمی‌کند. قسمت دوم مثل کبوتر که در آن جنبه ملک هست، قابل تربیت است، در خانه نگهداری می‌شود، مثل کبوتر این را امیر المومنین (ع) تفصیل قائل بودند بین شهر و بین روستا بیابان. اگر در بیابان می‌گرفتند صید بود و حلال بود هر کسی بگیرد. به قول مشهدی‌ها کفتر چاهی می‌گویند، کبوتر چاهی. و اگر در شهر بود حضرت فرمود نگیرید. حالا حضرت فرمودند نگیرید نهی احتمالا چون ظاهرش این طور است. نهی ولایی یا حکومتی نباشد، ظاهرا نهی کراهتی است، یا نهی به عناوین ثانوی به قرینه مقابل است. و آن اینکه مثلا به خاطر تنجیز علم اجمالی چون در آن علم اجمالی در اینکه این به اصطلاح ملک باشد.

البته در تنجیز علم اجمالی حالا با قطع نظر از خود علم اجمالی، می دانید علم اجمالی یکی شبهه محصوره است، یکی غیر محصوره. عرض کردیم در کتاب مجموعی که شرح مهذب است، در فرق بین شبهه محصوره و... اینجا بحث کرده، همین جا در این بحث حمام و طیر ایشان بحث کرده است. اصطلاحا در اصطلاحی که ما الان مخصوصا از زمان شیخ در حوزه های ما متعارف شده، اصطلاحا می گویند شبهه کثیر فی الکثیر. چون اگر قلیل فی الکثیر باشد، اصطلاحا شبهه غیر محصوره است و منجز نیست. قلیل فی القلیل هم منجز است مثل دو به سه مثلا، یک به دو. کثیر فی الکثیر هم مرجعش به همین شبهه به اصطلاح قلیل فی القلیل است. مثلا اگر می داند صد هزار تا از این کبوترها ملک مردم است، در مقابل سیصد هزار. مثلا در شهر حدود سیصد هزار کبوتر است، و می داند صد هزارش اینها، پس این نسبتش بر می گردد به یک به سه. یعنی کثیر فی الکثیر. آن وقت برنامه شان این است که در کثیر فی الکثیر هم حکم شبهه محصوره دارد.

پس نهی علیه السلام عن صید الحمام، این از باب شبهه محصوره است. لکن از قبیل کثیر فی الکثیر است. اما در امصار در قری اشکال ندارد. این متن هم فعلا دست ما نرسیده است. حتی در کتاب جعفریات هم نیست. طبعا یک صورت دیگر هم هست، من الان در ذهنم نیست این را در کتب زیدیه دیدم یا در کتب اهل سنت و آن اینکه پرندگانی که حالا اگر اصطلاح پرنده به کار ببریم، پرندگانی که عادتاً ملک هستند، غیر ملکش خیلی کم است. مثل مرغ و خروس هایی که داریم. اینها را هم هر جا که دید لقطه هست یا مجهول المالك است. اصلا صید بر آنها صدق نمی کند. یعنی اگر در بیابان هم خروسی دید، نمی گوید این مجهول المالك است، یعنی نمی گوید این به اصطلاح صید است و من بگیرم حلال می شود، مگر احراز نکند مالکش از این اعراض کرده است. و الا اگر در بیابان هم دید، حکم لقطه دارد باید آثار لقطه بر آن بار بشود. اگر گرفت آثار لقطه دارد.

س: یعنی شهر و روستا عکسش است که. در روستا علم اجمالی داریم که این مال همسایه بغلی است، در شهر ما علم اجمالی ما غیر محصور است.

ج: می دانم کثیر فی الکثیر است.

س: عکسش را فرمودید یعنی من صد هزار پرنده در خانه ام هست.

ج: نه یعنی ممکن است در شهر قم سیصد هزار پرنده باشد کبوتر، صد هزارش ملک است.

س: عادتاً الان در خانه ما یک دانه کبوتر اضافه شده

ج: نه می‌دانم من آمد یک کبوتری گرفتم حالا از پشت بام هم گرفتم. احتمال اینکه این یا مثلاً صد هزار ملک در شهر قم هست، دویست هزار تا پرنده هست. اما فرض کنید در گنجشک، گنجشک این طور نیست. اگر در شهر قم دویست هزار گنجشک هست شاید ده تایش ملک باشد. ملک نیست گنجشک.

س: در روستا این علم اجمالی وجود دارد که مال همسایه باشد. تعداد کم هستند در روستا

ج: نه، لذا همین، و آن پرنده زیاد است. یعنی اگر در روستا سیصد هزار پرنده است، احتمالاً ده هزار تایش ملک باشد. پنج هزار تایش ملک باشد. نسبت این طرفش کم است.

پس این روایت هم ظاهراً حالا من عرض کردم دیگر ما که اولاً ثابت نیست این کلام امیر المومنین (ع) باشد. ظاهراً از باب علم اجمالی و تنجیز علم اجمالی و لکن از باب شبهه کثیر فی الکثیر به اصطلاح آقایان. روشن شد؟

درست است اینجا کبوتر زیاد است، لکن کبوتر ملک هم زیاد نیست. آن وقت نسبتش یک به دو می‌شود، یک به سه می‌شود، اینجا هم علم اجمالی منجز می‌شود به اصطلاح آقایان.

س: فقط یک چیزی در بحار و مستدرک همین متن از ذهاب نقل کرده دارد لان اصلها مباح، اکلها ندارد

ج: به هر حال الان در دعائمی که الان چاپ شده این طور است. شاید هم ایشان نسخه ایشان این طور بوده است. شاید

به هر حال لان اکلها مباح را الان سر در نمی‌آوریم. احتمال دادم، نشستم چند تا احتمال دادم اما خب فایده ندارد ذکر احتمالات وقت خودم و شما را گرفتن.

و نهی عن صید الحمام بالامصار و رخص فی صيدها بالقری، این را هم عرض کردیم الان در کتبی که ما داریم، حتی در کتاب جعفریات از امام امیر المومنین (ع) نقل نشده، بله، در کتاب مرحوم شیخ صدوق در فقیه، در فقیه دارد و منحصر هم هست. یعنی در کافی و تهذیب نیست. و نهی امیر المومنین اینجا ضمیر نیاورده، عن صید الحمام بالامصار، خیلی هم دقیق است. متنش عین آن است. و رخص فیها فی القری ندارد، فی صيدها بالقری ندارد. که باز هم ما احتمال می‌دهیم مرحوم صدوق این را از شاید کتاب سکونی گرفته است. احتمالی که می‌دهیم این است. احتمالاً از کتاب سکونی گرفته است. شاید در کتاب سکونی بوده این ذیل بوده است.

.....

علی ای حال ما الان متن سکونی را در کتاب کافی داریم و تهذیب داریم. اصولا با این متنی که نقل شده کلا مختلف است. آنجا ملک جناحیه دارد، صید هم دارد و هو حلال. این نهی عن صیدها بالامصار هم ندارد. اولش طیر دارد بعدش حمام دارد. یعنی اولش پرنده بعد عنوان کبوتر. آیا می شود این را فرض کرد که اصولا روایاتی که از امام صادق (ع) داریم فرضش این است که پرنده باشد، کبوتر نباشد؟ ان الطائر اذا ملک جناحیه، مرادشان پرنده ها باشد غیر از کبوتر؟ امکان دارد اما انصافا مشکل است، خیلی مشکل است؛ چون ما در اینجا داریم در مثلا در همین کتاب، بله مثلا در یک روایتی داریم که در کتاب سرائر آمده، البته در کتابهای دیگر ما نیست. رجل صاد حمام اهلیا؛ کبوتر خانگی، اهلی. مضافا در همین روایتی که الان ما باز خواندیم از کتاب جامع بزنطی از سرائر، قلت لابی عبدالله الطیر یقع فی الدار فنصیده و حولنا لبعضهم حمام؛ که کاملا واضح است که طیر مرادش همان حمام است که کبوتر باشد. خیلی ...

یا مثلا بله، در همان روایت محمد بن فضیل که از موسی بن جعفر است و مرحوم کلینی هم نقل کرده؛ عن صید الحمام ۳۰:۲۴ نصف درهم او قال اذا عرفت صاحبه فرده الیه.

علی ای حال کیف ما کان فعلا این ذیل هم الان مشکل دارد. عرض کردم این ذیل منحصر در کتاب صدوق آمده، در کتب مشهور ما و غیر از کتاب صدوق در دعائم الاسلام آمده کامل تر. در صدوق تقریبا نصف عبارت آمده است. عبارت کامل در کتاب ... و این تفصیل هم هست بین اهل سنت یعنی نقل شده، فقهشان دارند. فرق گذاشتند بین شهر و بین روستا. به همین نکته ای که الان عرض کردیم. حالا می شود این را ثابت کرد یا نکرد، آن دیگر مشکل دیگری است.

س: طیر به معنای عامش بگیریم و نهی ...

ج: می گویم مشکل این است که در روایات دیگر هم حمام اهلی آمده، کلمه حمام آمده، طیر هم آمده با حمام.

خب من عرض کردم خدمت آقایان که شواهد ما قطعی است که از زمان امام صادق (ع) این کتاب قضایا و سنن و احکام مخصوصا از زمان ایشان یواش یواش به اصطلاح از صحنه علمی شیعه خارج شد. حالا آن چرایی هم عرض کردم خیلی دقیقا نمی دانیم.

اولا خود این مسئله ان الطیر اذا ملک ثم طار، این خب همین طور که عرض کردم، شبیه این را آقایان در موارد دیگر آوردند و قائل شدند که ملک می شود، اگر صید کرد، البته فرق گذاشتند بین اینکه صید کرد یا در اختیار او قرار گرفت، اما صید نکرده، مثل همان مثال درخت و آهو آمده لای درخت گیر کرده، رفت که بگیرد آهو خودش را خلاص کرد و فرار کرد. در اینجا نه اهل سنت نه شیعه قائل به ملک نشدند. آنجایی که دست رویش بگذارد، حالا آن حدود دست هم چیست اختلاف دارند.

آنجایی که دست رویش بگذارد و سیطره پیدا بکند، آن را قائل به ملک شدند. ظواهر عبارت مثل جواهر این است که شاید استصحاب کرده ملک را. نیاز به استصحاب ندارد. خودش شاید سیره هم همین باشد.

به هر حال بنایشان این است که اگر این ملک حاصل شد، به مجرد اینکه فرار کرد، از ملک خارج نمی شود. خوب دقت بکنید. به مجرد فرار آن، آن مزیل ملکیت نیست. حالا که ملکیت پیدا شد این هست. این لان اصلها مباح را در آنجا ملتزم نشدند. البته در اینجا می شود صحبت های دیگر هم کرد که حالا نمی خواهم عرض کنم.

ظواهر چون یک دفعه دیگر هم عرض کردم، ظواهر روایات این است که روی ملکیت فردی حساب شده است. خوب دقت بکنید. من اشارتا صحبت می کنم. روی ملکیت فردی حساب شده است. یعنی آمدند گفتند چون اینجا ایشان گرفت، ملکش می شود، و به مجرد اینکه آن حیوان از دستش در رفت، مثل این که مثلا مجهول المالک. مجهول المالک هم می گویند از ملکش خارج نمی شود. آثار ملک با آن بار می کنند، پس بنابراین

س: حقی هست که اگر در شبکه در تور واقع شد حقی برای این شخصی که تور گذاشته می آید، کس دیگر حق ندارد که این را بگیرد. اما اگر این پرنده پرواز کرد، این هنوز دست رویش نگذاشته، ملکیت نمی آید. اگر دست گذاشت رویش ملکیت می آید.

ج: خب همین دیگر. دست رویش گذاشته، این با این روایت نمی سازد. با ظاهر آن روایت مروی نمی سازد.

پس بنابراین باید این طور قائل بشویم خلاصه اش به احتمال بسیار قوی اولاً این که آیا واقعا در آن کتاب امیر المومنین (ع) چون جناب آقای سکونی و بعد هم غیاث بن کلوب از اسحاق بن عمار نقل کردند، آنجا ملک جناحیه هست. آیا واقعا در آن نسخه همین طور که صاحب دعائم اختیار کرده، کلمه جناحیه نبوده، این را الان ما واقعا طریق نداریم، طریق واضح و روشنی برایش نداریم. آنچه که ما برایش طریق داریم ثبوت کلمه است.

دو نسخه هست که این دو نسخه یکی جعفریات، یکی هم دعائم، خب هر دو دارای مشکلاتی هستند، این طور نیست که صاف بتوانیم و مشککش هم حجیت و تعبد آن ست، تعبد به اینها ثابت نشده، و حجیت اینها ثابت نشده است.

آیا خود امام علیه السلام این کار را برداشتند؟ آیا خود امام (ع) توضیح دادند مثلاً که آن متنی که بوده این غلط است این متن، ملک غلط است، ملک جناحیه باید باشد. می گویم اینها یک قسمت هایی است که ما الان نمی دانیم، نمی توانیم راجع به آن چیزی بگوییم. یا ممکن است امام (ع) چون اینها به ما نرسیده، شرح دادند، که ملک در آنجا به معنای سیطره است نه به معنای ملک اصطلاحی. یعنی اگر

شما برای یک پرنده‌ای مثل همین حیوانات صحرایی سیطره پیدا کردید، بعد پرید، دیگر این را هر کسی گرفت برای او می‌شود. مثل اینکه فرض کنید یک پرنده‌ای آمد از همین فرض کنید مرغ‌های دریایی، درختی هم داشتید، این لای شاخه‌های درخت گیر کرد، اینجا اگر لای شاخه‌های درخت گیر کرد، شما سیطره برایش پیدا کردید، می‌توانستید بروید بالا بگیرید، اما قبل از اینکه بگیرید خودش را جمع و جور کرد و پرواز کرد و رفت. مراد از مُلک سیطره باشد نه ملک. اگر بر پرنده‌ای سیطره پیدا شد، مثل اینکه بر حیوان، مثل بر آهو، روشن شد؟

اگر سیطره پیدا شد بعد این سیطره از بین رفت، ثم طار؛ پرواز کرد، اینجا دیگر هر کسی که بگیرد، اما آن جایی که شبکه گذاشته، دام گذاشته، وسایل گذاشته، خب انصافش هم بین این دو تا را باید فرق بگذاریم. حالا غیر از آن فرقی که دیروز عرض کردیم نکته عقلایی؛ یک دفعه حیوان خودش گیر می‌کند، این یک جور است. یک دفعه انسان صرف بودجه می‌کند، مال می‌گذارد، بودجه می‌گذارد، وقت می‌گذارد، شبکه می‌گذارد، حیوان را می‌گیرد، بعد می‌برد حیوان را در خانه، حالا بچه در خانه را باز می‌کند، حیوان فرار می‌کند. اگر بناست به ملکیت فردی احترام بشود، عرض کردم در آن بحث‌های سابق از این روایت معلوم می‌شود روی ملکیت فردی حساب است، ترتیش همین است.

آن وقت لذا از زمان امام صادق (ع) به جای این فرض که مثلاً پرنده یا صحرایی است یا غیر صحرایی، این فرض را مطرح کردند، اگر پرنده‌ای دیدید که بالش بریده است به اصطلاح آقایان. شواهد ملک هست، این ملک است. این شما هم حق ندارید اگر گرفتید لقطه است ولو مثل مرغ ماهی خوار باشد. شما مرغ ماهی خوار دیدید بالهایش را کردند، خب این معلوم می‌شود یک انسانی گرفته ملک او شده است. ملکش و این لقطه است باید به او رد بکنید. کبوتر هم همین طور.

اما اگر حیوان خودش صلاحیت پرواز دارد، خود حیوان و در اختیار افراد قرار نمی‌گیرد، این به عنوان اصل اولی خوب است. به عنوان اصل اولی که صید باشد و شما اگر گرفتید ملک شما بشود. لکن اگر می‌دانید مالک دارید، به هر نحوش که باشد خوب دقت کنید. ولو ملک مرغ ماهی خوار باشد ولو کبوتر باشد. یعنی از زمان امام صادق (ع) طرح بحث عوض شد. به جای آن مرغ ماهی خوار و مرغ خانگی، طرح این جوری شد. طرحی که در روایت امام صادق (ع) است به این نحو آمد که اگر مرغی را گرفتید طبق اولیه‌اش اگر خودش مستقل باشد، می‌پرد، این را می‌توانیم صید حساب بکنیم، اما نه به این معنا خوب دقت کنید چون این معنا را هم باز اصحاب ملتزم... هر حیوانی که بتواند بپرد ملک جناحیه این صید باشد، این هم نمی‌شود؛ چون اگر این بشود باید بگوییم معلوم المالک هم همین طور است. من می‌دانم مالکش کیست. بگوییم آقا پرنده از خانه او فرار کرده فعلاً دارد می‌پرد. این را نمی‌شود...

چون عرض کردم در بعضی از روایاتش خودش آمده و ان عرفت مالکه، اگر مراد اول این باشد صاحب جواهر می گوید نمی شود مراد این باشد شامل معلوم المالک باشد. نکته اش را ایشان توجه نفرمودند. نکته اش این است که خود امام (ع) دارد که ان عرفت مالکه.

پس به جای آن طرح که حیوانی یا بیابانی است یا شهری است یا طبیعتا ملک می شود یا نمی شود. طرح صحیحش این است؛ اگر حیوانی است که قابلیت پرواز ندارد، امارات ملک دارد، یک کسی آنرا نگه داشته مثل اینکه بالش بریده است، اینکه ملک است و لقطه یا مجهول المالک. اگر مستقل در پرواز است، این استقلال در پرواز فی الجمله خوب است. برای اینکه صیدش قرار بدهد هر کسی، اما اگر شناختیم مالکش را باید به او بدهیم. این ببینید این اضافه شد.

این شناختیم مالکش را در روایت امیر المومنین (ع) در دعائم نبود. اینجا به آن اضافه شد.

البته این اضافه در یک نسخه به امام صادق (ع) است، اما مسلم در کافی به امام موسی بن جعفر (ع) است. و بعد هم مسلم به حضرت رضا (ع) است. در حضرت رضا (ع) در کافی هست هم به سند دیگر در تهذیب هست.

در قسمت حضرت رضا (ع) یک اضافه دیگر هم شد. اگر هم شناختی کسی آمد متهم نبود، به او بده. ما تمام بحثمان سر این قسمت اخیر بود که باز هم تمام نشد، فردا این را تمام بکنیم برویم دنباله بحث.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين